

تمایلات قدیم و جدید را، تفاوت بین «بیماری» و «سلامت» دانست، نخستین کسی که اصطلاحات کلاسیک و رمانتیک را برای بیان این تضاد به کار برد، «ف. فون شلگل» بود. در دایرةالمعارف فارسی، عمده‌ترین تمایزات اساسی کلاسیسیسم و رمانتیسم، مخصوصاً در ادب و هنر، اجمالاً به این شرح بیان شده است: «مشخصات و علائم عمده کلاسیسیسم عبارتند از: سادگی، صراحت، اصالت و کمال؛ در یک اثر هنری کلاسیک، هرچه قابل بیان است، بیان شده است. اما، چنین اثری نسبت به پدید آورنده آن، به کلی خارجی است؛ و اثری از وی در آن وجود دارد. وی طرز برخورد خود را با موضوع اثرش و مبارزات عاطفی خود را نشان می‌دهد. از طرف دیگر، در یک اثر رمانتیک، هنرمند جزء اثری است که به وجود می‌آورد. وی درصدد بیان زیبایی محض نیست، بلکه می‌خواهد شخصیت خود و امیدها و تمایلات و آرمانهای بی‌انتهایی را بیان کند، که البته گنجاندن آنها در یک اثر کلاسیک ممکن نیست.

بنابراین، کلاسیسیسم، همواره قاطع، تمام و نسبت به هنرمند خارجی است. اما یک اثر رمانتیک، همواره صبغه‌ای از هنرمند دارد و ناتمام است و نمادی و مبهم. زیرا هنرمند آنچه را که در نفس وی نهان است، فقط به وسیله نمادها می‌تواند تا حدی بیان کند. رمانتیسم، سعی در بیان آنچه که غریب و اسرارآمیز است دارد. و به همین جهت، مواد کار خود را در گذشته می‌جوید و مخصوصاً به قرون وسطا یعنی دورانی که اشتیاق نفس آدمی و عشق آن به جوایب و امور اسرارآمیز، او را به دنبال «جام مقدس» و «جنگهای صلیبی» و اعمال مردانه شهسواران می‌کشید، با علاقه‌مندی و همدردی می‌نگرد. خلاصه آنکه، همدردی با گذشته و علاقه نونی به انسان، فی حد ذاته، از مشخصات رمانتیسم است.

هم کلاسیسیسم، مصروف بیان صریح زیبایی، به وسیله صورتهای مشخص و عینی بود و لهذا امکان داشت که قوانین و مقررات ثابتی برای این منظور وضع کند. رعایت این مقررات، صورت و دقتی تقریباً مکانیکی به حاصل کار می‌داد. از طرف دیگر، هدف رمانتیسم، نمایش دادن آنچه درونی و ذهنی است می‌باشد و لهذا بالضرورة، مخالف است با اینکه، هنر، تابع قوانین خشک مربوط به ظاهر و الگوهای مکانیکی قرار داده شود.

پیروان رمانتیسم معتقدند که هنر باید از نفس آزاد مردم باذوق و قریحه سرچشمه گیرد؛ چنانکه «شلگل» می‌گوید: «اراده یا هوس شاعر، هیچ قانونی مافوق خود ندارد.» در انگلستان، حتی در دوره «الیزابت» افکار رمانتیک در بعضی از آثار ادبی دیده می‌شود، از پیروان اولیه رمانتیسم در این کشور می‌توان «ویلیام بلیک» را نام برد. اما

پیدایش کسانی چون «وردز ورث» و «کولریج» بود که رمانتیسم انگلیسی به مقامی ارجمند رسید.

در آلمان، نهضت «شتورم اوند درانگ» زمینه را برای رمانتیسم آماده ساخت. «شیلر» و «گوته» در رمانتیسم آلمانی، مقامی شامخ دارند؛ اما، «ف، فون شلگل» بود که اصول رمانتیسم را تقریر کرد و افکار فلسفی «کانت» و «فیشته» را در مورد «آرمان رمانتیک» اعمال نمود.

در فرانسه، افکار برادرش «ا. و. فون شلگل» تأثیر زیاد، مخصوصاً در «مادام دوآستال» و «شاتو بریان» داشت؛ اما اعتقادنامهٔ رمانتیسم فرانسوی همانست که «ویکتور هوگو» در مقدمهٔ دو نمایشنامه «کرامول» (۱۸۲۸) و «ارنانی» (۱۸۳۰) آورده است؛ و منجر به کشمکشهایی علنی بین پیروان رمانتیسم و کلاسیسیسم گردید. سایر پیروان معروف رمانتیسم در فرانسه عبارتند از: «لامارتین»، «آلفردو وینی»، «آلفردو موسه» و «ژ. ساند».

رمانتیسم عمدتاً از طریق فرانسه وارد ایتالیا و اسپانیا و آمریکای لاتین گردید. از پیروان رمانتیسم در ایتالیا «لئوپاردی» و «ماندزونو» را می‌توان نام برد.

در روسیه «لرمانتوف» و «پوشکین» از شخصیت‌های طراز اول رمانتیسم هستند. در آمریکا، شعر رمانتیک به وسیلهٔ «و. ک. برانیت» آغاز گردید؛ و «ا. ا. پو» آن را به اوج رسانید. از نویسندگان رمانتیک «پیرو رمانتیسم» داستانهای تاریخی، می‌توان «سر. و. اسکات»، «آ. دوما» (پدر)، و «ج. ف. کویر» را نام برد.

از اواسط قرن نوزدهم، نهضت رمانتیسم در داستان‌نویسی به تدریج خود را به واقع‌پردازی داد. دوران رونق رمانتیسم در نقاشی، قرن نوزدهم بوده است. احتراز از شکلها و قواعد نقاشی کلاسیک، پرداختن به عواطف انسانی و مسائل معنوی و برتر شمردن موضوعهای ساده، طبیعی و اشکال ابتدایی زندگی، از مشخصات نقاشی این دوره بود؛ و رنگها و صور مشرق زمین، موضوع بسیاری از نقاشیهای رمانتیک شد.

در فرانسه، «ژریگو» نخستین کسی بود که موضوعهای تازه را در نقاشیهای خود به کار برد؛ «دلاکروا» شیوهٔ تازه را کمال بخشید. نقاشان رمانتیک انگلستان، بیش از «رافائلیان» بودند و نقاشان رمانتیک آلمان «نازارنها». در نهضت رمانتیسم بین‌المللی، ساختن دورنمایی از صحنه‌های عادی و بی‌پیرایه طبیعت، بیش از هر چیز معمول بود. رمانتیسم در موسیقی در اواخر قرن هیجدهم آغاز گردید و در طی قرن نوزدهم دوام یافت. از جنبه‌های اساسی موسیقی رمانتیک این است که هدف آهنگساز در درجهٔ اول بیان يك

حالت عاطفی به صورتی زنده و برجسته است، نه خلق بنایی از اصوات، که صرفاً از جنبه جمال‌شناسی مطبوع باشد.

صبغه‌ای از رمانتیسم در آثار «موتسارت» «بتهوون» و «شوبرت» موجود است. آهنگسازان رمانتیک، صورتهای «سونات» و «سمفونی» را که در دوره کلاسیسیسم وین تکامل یافته بود، با آزادی تمام به کار بستند. لیست صورت «پونم سمفونیک» را برای ایجاد همبستگی بین موسیقی و ادبیات، ابداع کرد. «اپرای رمانتیک» را «وبر» به وجود آورد و «واگنر» به اوج رسانید. در دوره رمانتیسم، آلمان در موسیقی نقش رهبری داشت. در اواخر قرن نوزدهم میلادی، بازگشت به صورتهای کلاسیک تجدید حیات کرد. از آهنگسازان پایان دوره رمانتیسم یا به اصطلاح دوره «پس از رمانتیسم» - «ر. شتراوس» را می‌توان نام برد. سپس «امپرسیونیسم» که خود نوعی رمانتیسم است، به عنوان عکس‌العملی در مقابل رمانتیسم «واگنر» پدید آمد.^۱

در فرانسه نیز نویسندگان و پژوهندگانی که قلم توانای خود را در راه پیشرفت و تکامل فرهنگ و دانش بشری به کار برده‌اند، اندک نیستند. در این کشور، نویسندگان دایرةالمعارف^۲ به سرپرستی «دیدرو» و «دالامبر» سعی کردند، مجموعه‌یی از دانش بشری که نمودار علوم، صنایع و حرف‌باشد، با همکاری عده‌یی از متفکرین عصر که به «اصحاب دایرةالمعارف» معروف گردیدند، فراهم آوردند.

تألیف این شاهکار فرهنگی در ۱۷۵۱، آغاز و با همکاری «کنه» «منتسکیو» «ولتر» «ژان ژاک روسو» «تورگو» و دیگران تا سال ۱۷۷۲، بیست و هشت مجلد آن منتشر گردید.

چون این کتاب پایه و مبنای علمی داشت؛ «ژزونیته‌ها» با انتشار آن مخالفت کردند. ولی دیدرو به یاری «مالزوب»، در راه انتشار آن مقاومت کردند و سرانجام چاپ پنهانی آن صورت گرفت (۱۷۷۲) - و در ۱۷۸۰، پنج مجلد صمیمه و دو جلد فهرست به آن افزوده شد.

دایرةالمعارف، مظهر افکار روشنفکری بود، اگرچه ناشر، برخی از مقالات آن را که جنبه آزاد فکری داشت، مثله کرد و تغییر داد و با شرایط زمان هماهنگ نمود، این امر از نفوذ فراوان آن در جامعه فرانسه و فرهنگ عمومی ملل غرب نکاست؛ چون در این دایرةالمعارف با هر نوع اندیشه استبدادی و ارتجاعی به سختی مبارزه شده بود و

۱. مصاحب، دایرةالمعارف فارسی، ج ۱، (۱-س)، ص ۱۹۷.

زاده‌رویه‌های مقامات قانونی، قضایی و روحانی را به باد انتقاد گرفته بود، و عامل مؤثری در آماده کردن زمینه فکری مردم برای انقلاب کبیر ۱۷۸۹ فرانسه گردید، با این انقلاب کلیه مقررات و سنن دیربای فنودالیسم فرو ریخت و دوران قدرت بورژوازی و تمدن شهرگیری آغاز شد.

در میان نویسندگان نامدار قرن نوزدهم ویکتور هوگو شاعر و نویسنده معروف فرانسوی و «آنتون پاولویچ چخوف» دانشمند و نویسنده روسی که در دوران کوتاه زندگی ۴۴ ساله (۱۸۶۰-۱۹۰۴) آثار متنوع و جالبی از خود به یادگار گذاشته است، در شمار نویسندگانی هستند که به پیشرفت قطعی بشر به سوی ترقی و کمال ایمان راسخ داشتند. چخوف در یکی از آثار خود می‌نویسد: «من از پلکانی بالا می‌روم که ترقی و اصلاح فرهنگ و تمدن نام دارد، هرچند نمی‌دانم که به کجا منتهی خواهد شد، و نمی‌دانم به کجا دارم می‌روم ولی ایمان کامل دارم، که دارم بالا می‌روم و وجود همین پلکان سحرانگیز، سبب شده است که بتوانم بگویم که زندگی به زحمتش می‌ارزد.»^۱ نمونه‌یی از انتقاد مثبت و سازنده: یکی از منتقدین بزرگ و نامدار جهان، ویکتور هوگو مشهورترین شاعر رمانتیک فرانسه در قرن نوزدهم میلادی است (۱۸۰۲-۱۸۸۵)، وی در ردیف بزرگترین گویندگان و ادبای جهان و مردی آزادیخواه، اصلاح طلب و حامی طبقات محروم است. در نوشته‌های متنوع و فراوان این شاعر و نویسنده زبردست، آثار حمایت و جانبداری از طبقات محروم و ستمدیده اجتماع به چشم می‌خورد. از سن ده‌سالگی به شاعری پرداخت و در ۲۵ سالگی از برکت ذوق و استعداد فراوانی که داشت، شهرت جهانی کسب کرد و در عنفوان شباب به عضویت آکادمی و نمایندگی در مجلس مقننه نایل آمد، وی به علت مخالفت با استبداد و روشهای ارتجاعی ناپلئون سوم، ناچار بیست سال در تبعید بسر برد.

ویکتور هوگو اصول کلاسیسیسم را به دست فراموشی سپرد و در راه پیشرفت مکتب رمانتیسم که مبین حقایق و واقعیات زندگی اجتماعی بشر است سعی بسیار نمود و واقع‌گرایی و رمانتیسم از برکت آثار او به اوج رونق رسید، تا آنجا که او را بنیانگذار و پیشرو این مکتب می‌دانند. در آثار گوناگون و فراوان او نظیر بینوایان و کلیسای نتردام پاریس، کارگران دریا، تاریخ یک جنایت، مردی که می‌خندد و غیره، روح نوگرایی و علاقه به مکتب رمانتیسم و مبارزه با کهنه‌پرستی کاملاً مشهود است.

بطور کلی در فرانسه در دوران فرمانروایی خاندان «بوربون» پاریس مرکز درخشان فرهنگ و تمدن مغرب زمین شد. قرن هفدهم دوره ادبیات کلاسیک فرانسه است، کسانی چون «کورنی»، «راسین» و «مولیر» در نمایشنامه‌نویسی، و «لافونتین» و «بوالو» در شعر غنایی و طنز آمیز، «پاسکال»، «مادام دوسونیه»، «بوسونه»، «مادام دلافایت» و «لابرویر» در نثر، متعلق به این قرنند. «فلون» و «سن سیمون» به این قرن و قرن هیجدهم تعلق دارند.

در قرن هیجدهم، دوره روشنفکری فرا رسید: از مشخصات ادبیات قرن هیجدهم این است که ناظر بر احوال آدمی به عنوان عضو یک جامعه سیاسی است و دارای جنبه‌های فعال و مبارز است. اگرچه از جنبه ادبی صرف، از ادبیات قرن قبل پائینتر است، شعر در ادب این دوره نقش فرعی دارد و نثر وسیله‌ی برای تبلیغ می‌شود، بعضی از محکمترین آثار فلسفی و سیاسی مغرب زمین در طی این دوره در فرانسه به وجود آمده است؛ در این زمینه بالاخص باید از آثار ولتر، ژان ژاک روسو و منتسکیو نام برد. اصحاب دایرة المعارف به رهبری دیدرو و دالامبر در حیات فکری فرانسه و کشورهای دیگر تأثیری عظیم داشتند؛ آثار «لوساز» و «برناردن دوسن‌پیر» به رمان فرانسه مقبولیت بخشیدند و ولتر، «ماریو» و «بومارشه» با نمایشنامه‌های خود، صورتی تازه در درام پدید آوردند و انقلاب فرانسه سبب شکوفایی سیاسی خطبایی چون «میرابو» و «دانتون» شد.

قرن نوزدهم: این قرن را از لحاظ تاریخی و ادبیات فرانسه می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: از ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰ که دوره رمانتیسیم است. از ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ که دوره ناتورالیسم است و از ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۰ که دوره عکس‌العمل برضد ناتورالیسم است... در دوره ۱۸۵۰-۱۸۸۰ تحولاتی در ادبیات روی داد: شکست سیاسی انقلاب ۱۸۴۸ عکس‌العمل برضد رمانتیسیم را- که در ردیف لیبرالیسم به‌شمار می‌آمد تشویق کرد... در دهه آخر قرن نوزدهم، با دو جریان متقابل مواجه می‌شویم: ناتورالیسم که سودای اعمال دقت علمی را در ادبیات دارد و عکس‌العملی است ناشی از تأثیر «برگسون» که گرایش به معنویات دارد.

مؤسس مکتب ناتورالیسم، امیل زولا است، از ادبای معروف کمابیش ناتورالیست «مویاسان» و «آلفونس دوده» اند؛ بعضی دیگر از نویسندگان مانند «پ. بورژه» و «لوتی» از آغاز با ناتورالیسم مخالف بودند. «آنانول فرانس» موقعیتی خاص دارد و یادآور ظرافت و شکاکیت ولتر است.

قرن بیستم: این قرن را می‌توان به دو دورهٔ ۱۹۰۰-۱۹۱۸ و از ۱۹۱۸ به بعد تقسیم کرد. تا پیش از جنگ جهانی اول «بارس»، «سوتی»، «بورژه» و آناتول فرانس نفوذ خود را حفظ کردند، اما جریانهای ادبی، بیحساب تنوع یافت، و هر نویسنده مدعی بود که با حفظ علائق خود با گذشته، پیرو هیچ مکتبی نیست، در میان نویسندگان این دوران «رومن رولان» به انقلاب فرانسه با تحسین فراوان می‌نگریست و عشقی عمیق به حیات و نوع بشر داشت.

جنگ جهانی اول، در ادبیات فرانسه تأثیری فاحش داشت... هر نوع فکر و هنری که مبین عدم ثبات در جهان بود و راه حلی برای آن عرضه می‌کرد، یا به معنایی برای تحرك عالم قائل می‌شد و از آن قواعدی برای رفتار آدمی نتیجه می‌گرفت خواستار فراوان داشت، قسمت مهمی از ادبیات پس از جنگ جهانی اول از افکار دوتن متفکر بزرگ معاصر «فروید» و «برگسون» متأثر بوده است.

پس از جنگ جهانی دوم نیز ادبیات فرانسه درخشندگی خود را حفظ کرد، از لحاظ اهمیت و نفوذ فکری «سارتر» از نمایندگان برجسته فلسفه اگزیستانسیالیسم (وجود انسان- اصالت) در درجه اول قرار دارد که تئاتر و رمان را برای تبلیغ این فلسفه به کار گرفت و نیز باید از «آلبر کامو» یاد کرد که او را وجدان نسل جوانتر فرانسه لقب داده‌اند.^۱

حمله شدید ویکتور هوگو به محافل ارتجاعی که با تعلیمات عمومی و گسترش دانش مخالف بودند

برای آنکه نمونه‌ای از آثار فکری و ادبی قرن نوزدهم را به دست دهیم، قسمتی از گفتار هوگو را در زمینهٔ تعلیم و تربیت و دربارهٔ «تأمین صلح جهانی» از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

در موقعی که ویکتور هوگو نمایندهٔ مجلس بود، از طرف دولت فرانسه لایحه‌ای به مجلس پیشنهاد می‌شود که در عمل دست انجمنهای کاتولیکی را در کار تعلیم و تربیت باز می‌گذارد؛ هوگو به مخالفت با این لایحه برمی‌خیزد و جنبه‌های ارتجاعی بعضی از رهبران کلیسای کاتولیک را در طول تاریخ آشکار می‌کند و از جمله چنین می‌گوید: «...»

در هر امری کمال مطلوبی هست و به عقیده من در امر تعلیم، کمال مطلوب اینست که مجانی و اجباری باشد، اجباری در مرحله ابتدایی و مجانی در همه درجات، تعلیم مجانی و اجباری حق کودک است... باید درهای علم به روی همه کس باز باشد، هر کجا مزرعه است، هر جا آدم هست، آنجا کتاب هم باشد، هیچ دهقانی بی دبستان و هیچ شهرستانی بی دبیرستان و هیچ مرکز مهمی بی دانشکده نباشد. مجموعه بزرگی و شبکه وسیعی از کارخانه‌های عقلی از مدرسه‌ها و دبیرستانها و آموزشگاهها و منبرها و کتابخانه‌ها باید پرتو خود را در سراسر کشور بتاباند، هر جا استعدادی هست برانگیزد و به کار اندازد، یعنی دست دولت باید پایه نردبان معرفت را در تاریکی جهل عامه محکم نصب کرده، آنها را به روشنایی علم عروج دهد و در هیچ جا وقفه و طفره نباشد... آنچه می‌خواهم این است که گفتم، می‌روم بر سر آنچه که نمی‌خواهم! این قانون را که برای ما آورده‌اند نمی‌خواهم، چرا؟ برای آنکه قانون حربه و آلت است و آلت و حربه به خودی خود کاری نمی‌کند و تأثیرش به دستی است که آن را به کار بیندازد و جان کلام هم اینجاست که این آلت به دست چه اشخاصی به کار می‌افتد؟ آقایان متوجه باشید که این حربه به دست فرقه کلیسا می‌افتد و من از آن دست می‌ترسم و می‌خواهم این حربه شکسته شود، پس این لایحه را رد می‌کنم.»

سپس هوگو خطاب به عمال کلیسا می‌گوید: «این قانون، قانون شماست و من به شما اطمینان ندارم، تعلیم دادن، ساختمان کردن است و من از آنچه شما می‌سازید بیم دارم... این قانون نقاب بر چهره دارد، چیزی می‌گوید اما کار دیگر می‌کند، آزادگی می‌گوید، اما بندگی می‌دهد... این رسم دیرین شماست که زنجیر به گردن می‌گذارید و می‌گویید آزادی است، عذاب می‌کنید و می‌گویید عفو عمومی است... شما انگل دین و آفت دینید.»

سپس هوگو مظلوم «ژزونیتها» را به پرچمداران فرهنگ بشری یاد کرده و می‌گوید: جمعیت شما بود که «پرنیلی»^۱ را به چوب بست، برای اینکه گفته بود ستاره‌ها به زمین نمی‌افتند و «کامپلانا» را ۲۷ مرتبه به شکنجه انداخت، برای اینکه راز خلقت را می‌جست، «هاروی» را آزار کرد، برای اینکه جریان خون را در بدن اثبات کرده بود و گالیله را به زندان انداخت... هر کس قانون هیئت آسمانی را کشف می‌کرد، گناهکارش می‌دانستند، هر کس ستاره تازه می‌یافت، کافرش می‌خواندند. «پاسکال» را به نام دین و

«من تنی» را به نام اخلاق و «مولیر» را به نام این هردو تکفیر کردند... دیرگاهی است که دلها از شما آزاده و با شما مخالف است... هرچه عقل انسان دریافته و گفته و نوشته و کشف کرده و اختراع نموده و همه گنجهای تمدن و میراث و تربیت و نتیجه زحمات مجاهدان معرفت که در طی قرون بسیار جمع آوری شده، شما دور می‌اندازید... تربیت‌شدگان خود را نشان بدهید، یکی از پروردگان شما ایتالیاست یکی دیگر اسپانیاست، شما که چندین قرن است، سرنوشت دو ملت بزرگ پراستعداد را در دست گرفتید و در مدارس خود پرورید، آنها را به چه روز انداختید؟... اسپانیا به جای همه نعمتها محکمه تفتیش عقاید برقرار کرد، آن محکمه تفتیش عقاید که ۵ میلیون نفوس محترم را با آتش سوزانید یا در زندان خفه کرد، آن محکمه که مردگان را به عنوان کفر و الحاد از گور به درآورد و سوزانید، آن محکمه که هرکس را تکفیر می‌کرد، اولاد او و نوادگان او را هم ملعون و مطرود می‌ساخت و فقط فرزندان را معاف می‌داشت که از پدران خود به محکمه سعایت کنند... کانونی را که ایتالیا می‌نامند، خاموش کردید، کشور معظمی را که اسپانیا می‌خواندند ویران ساختید، آن دو ملت بزرگ را به خاک نشانید، فرانسه را چه می‌خواهید بکنید؟... من از کسانی هستم که برای این کشور حق و عدالت می‌خواهم و رشد دائمی، نه حقارت، قدرت می‌خواهم نه بندگی، بزرگی می‌خواهم، نه کوچکی، هستی می‌خواهم نه نیستی. شما نمی‌خواهید این کار را بکنید، شما می‌خواهید فرانسه را متوقف کنید، فکر انسان را متحجر سازید... شما مقتضیات زمان را نمی‌بینید... در این عصر ترقیات و اکتشافات و اختراعات و نهضتها، شما توقف و سکون می‌خواهید! شما در دوره امیدواری، نومییدی اعلام می‌کنید. شرافت، عقل و فکر و ترقی و آینده را پایمال می‌کنید، شما می‌گویید پیش نباید رفت، همین جا باید بمانیم و نمی‌بینید که همه ذرات عالم در حرکت است و روبه تبدل و تجدد می‌رود، زیر و بالا و پس و پیش همه در تحول است، شما می‌خواهید بایستید، شما نوع بشر را می‌خواهید از حرکت بازدارید...»^۱ مقایسه کنید با این اندیشه تابناک فردوسی که هزارسال پیش گفت: «ز گهواره تا گور دانش بجوی».

وضع مطبوعات در غرب

چون فکر روزنامه‌نگاری از غرب به ایران راه یافته است، قبل از آنکه از تاریخچه مطبوعات در ایران سخنی به میان آید، نخست با کمال اختصار، طبع روزنامه‌ها و مطبوعات را در غرب مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهیم.

آزادی قلم و مطبوعات: آزادی قلم و مطبوعات نه تنها در ایران، بلکه در اروپا نیز با تحمل دشواریها و مشکلات گوناگون تأمین گردید. آزادی تام و تمامی که امروز ارباب قلم در سراسر غرب از آن برخوردارند، یکباره و به آسانی به دست نیامده، بلکه محصول مقاومت و مبارزات پیگیری است که آزادیخواهان فرانسه، انگلستان و دیگر کشورهای اروپا برای کسب آزادی انتقاد، طی قرون از خود نشان داده‌اند.

هدف نویسندگان و روزنامه‌نگاران در غرب

«در قرن هجدهم، نویسندگان و اهل قلم از طبقات و گروههای مختلف اجتماعی تشکیل می‌شدند: از درباریان و نجبا گرفته، تا پیشه‌وران و ارباب سیف^۱ و قلم و علما و دانشمندان رشته اقتصاد، بدون توجه به موقعیت اجتماعی و اقتصادی، در محیطی صمیمی و بی‌تکلف مجتمع می‌شدند و در مسائل گوناگون به بحث و گفتگو می‌پرداختند. در حقیقت توجه عمومی به فضل و هنر، تا اندازه‌ای امتیازات و حدود و قیود طبقاتی سابق را محو و زایل کرده بود.

میان نویسندگان قرن هفدهم، با ارباب قلم در اروپای قرن هجدهم، يك اختلاف اساسی وجود دارد: نویسندگان قرن هفدهم بیشتر دنبال آرایشهای کلام و زینتهای لفظی و تعبیرات لطیف ادبی می‌رفتند، در حالی که ادبا و نویسندگان قرن هجدهم به اقتضای شرایط اقتصادی و اجتماعی جدید و رشد صنعت و تجارت و پیشرفت علوم و افکار، تمام هم خود را مصروف بحث در مسائل عمومی و مایه‌الابتلائی^۲ جمهور خلق می‌کردند؛ در مطالبی قلمفرسایی می‌کردند که مورد علاقه مردم بود و راهی برای حل مشکلات مدنی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌گشود. ولی در طول تاریخ همواره دیکتاتورها چون قدرت تحمل انتقاد صاحب‌نظران و منتقدین و اهل اطلاع را نداشتند،

۱. شمشیر.

۲. مورد علاقه.

غالباً قلم نسخ روی آزادی قلم و مطبوعات می کشیدند و به آزادیخواهان و اصلاح طلبان اجازه بحث و انتقاد نمی دادند، از جمله ناپلئون بناپارت، پس از کسب قدرت، برخلاف سوگندی که در ابتدای امر راجع به حفظ اساس مشروطیت خورده بود، کلیه آزادیهای را که محصول انقلاب ۱۷۸۹ بود به دست فراموشی سپرد: آزادی فردی و اجتماعی از بین رفت، گروهی عظیم به نام پلیس و بازرس مخفی، حرکات و سکنات مردم را زیر نظر گرفتند و با کمترین سوء ظنی مردم را دستگیر می کردند.

فقدان آزادی در عالم مطبوعات: آزادی مطبوعات نیز از بین رفت: از ۷۳ روزنامه که در پاریس منتشر می شد، در روز کودتای «برومر» ۶۰ جریده توقیف گردید؛ و از ۱۳ جریده که باقی ماند، در سنه ۱۸۱۱ فقط چهار روزنامه اجازه انتشار داشتند و سردبیر و نویسنده اصلی را امپراتور معین می کرد؛ و هیچ مقاله‌یی بدون اجازه ممیز اداره نظمیّه منتشر نمی شد. در ماه ژوئیه ۱۸۰۸ «گازت دو فرانس» مکتوبی را که از آلمان رسیده و در آن نسبت به صمیمیت اتحاد فرانسه و روس اظهار تردید شده بود انتشار داد. ناپلئون به «فوشه» وزیر شهربانی چنین نوشت: «مدیر را يك ماه حبس کنید و دیگری را به جای او بگذارید، چنین به نظر می رسد که در اداره شهربانی کسی که سواد خواندن داشته باشد نیست و الا این طور سهل انگاری نمی شد.» در غیر پاریس، جز «۸۵» روزنامه معین هیچ جریده‌یی حق انتشار نداشت و هر شهر معتبری جز يك روزنامه نمی توانست داشته باشد.^۱ مندرجات این روزنامه هم تحت نظارت حاکم بود و جز اعلانات و اخبار جاریه و خبر عروسی و عید و عزا چیزی را منتشر نمی ساخت.

ناپلئون و مطبوعات: با مؤلفین و ناشرین کتب هم همین معاملات می شد: در این زمینه هم ناپلئون کارهای سلاطین مستبد را تجدید و تکرار کرد و ممیز مخصوص برای این کار برگزید. جالب توجه است که در سنه ۱۸۱۰، یعنی در آغاز قرن نوزدهم ممیز مزبور از نشر ترجمه «مزامیر داود» ممانعت به عمل آورد و عمل خود را چنین توجیه و تفسیر کرد: «نه اینکه فی حد ذاته، انتشار مزامیر داود مضر باشد، ولی ممکن است بعضی اشخاص در برخی از فصول آن اشاره‌یی بیابند که آن را به نزاع ناپلئون با پاپ تأویل و تعبیر کنند. عده طبع کنندگان هم تقلیل یافت، هیچ کس بی جواز حق نداشت به شغل حروف چینی دست بزنند و هیچ کس بدون اجازه مخصوص حق دایر کردن مطبعه نداشت. ناپلئون می گفت: «چاپخانه به منزله قورخانه است و نباید آن را در دسترس همه کس نهاد، فقط معتمدین دولت حق مداخله در کار چاپ دارند.»^۲

۱. آلبر ماله و ژول ابراک تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه، ترجمه رشید یاسمی، ص ۵۵۹.

۲. همان کتاب، ص ۵۶۰.

مشکل مطبوعات پس از سقوط ناپلئون همچنان دوام یافت، با اینکه قانون اساسی برای فرانسویان حق چاپ و انتشار عقایدشان را به شرطی که مطابق قانون مطبوعات باشد تضمین کرده بود، اما عملاً در قسمت اعظم دورهٔ رجعت «بوربن»ها، آزادی مطبوعات از بین رفته بود و مطبوعات با کمال دقت مثل دوره امپراتوری مورد بازرسی و سانسور قرار می‌گرفت، با این تفاوت که ناپلئون می‌گفت: «مطبعه قورخانه ایست که فقط باید در دسترس اشخاص مورد اعتماد دولت گذارده شود». ولی در دوران حزب سلطنت طلبان، زمان لوئی هجدهم «گنت دوسالابری» در مورد مطبوعات با گستاخی تمام می‌گفت: «بلیه دهشتناک آسمانی، و تنها غذایی بود که موسی فراموش کرد برای مصریان نازل سازد.» ببینید، دموکراسی یعنی آزادی قلم و مطبوعات و آزادی بحث و انتقاد، چقدر برای مردان مستبد و دیکتاتورها در غرب و شرق وحشت‌زا و نفرت‌انگیز بود.

به این ترتیب در دوره تجدید سلطنت بوربن‌ها همان مشکلات دورهٔ امپراتوری برای مطبوعات باقی ماند: به موجب قانون اکتبر ۱۸۱۴ «هیچکس نمی‌توانست متصدی طبع یا فروش کتاب شود، مگر اینکه از طرف شاه مجاز گردد و سوگند هم یاد نموده باشد.» هر نوشته اعم از کتاب یا اوراق ساده قبل از چاپ باید بازدید و بازرسی شود. - مجازاتهای شدید از قبیل حبس و جریمه‌های سنگین برای جرایم مطبوعاتی و هرگونه تخلفاتی از مقررات آن، معین گردیده بود، مطابق قانون نوامبر ۱۸۱۵ که معروف به قانون اوراق و «فریادهای شورش طلبانه» است. هرکسی اوراقی را که مستقیماً یا غیرمستقیم در واژگون کردن حکومت تأثیر داشته باشد چاپ کند یا به دیوار بچسباند یا توزیع نماید یا بفروشد یا مباشر طبع آن باشد به محکمه جنایی جلب و نفی بلد می‌شد. مجرمین مطبوعاتی به محاکم جنایی جلب می‌شدند و قضات که ترفیع آنها بسته به نظر دولت بود، قانون را با تمام قوتش اجرا می‌نمودند. اگر اوراقی به طبع می‌رسید که در آن «اسم غاصب را برده» یعنی اشاره‌ی به نام ناپلئون داشت، مجازات به پنج سال حبس و ۲۰۰۰۰ فرانک جریمه تشدید می‌گردید. دولت مخصوصاً نسبت به روزنامه‌ها و مجلات سختی نشان می‌داد. هیچ روزنامه جز با اجازه شاه منتشر نمی‌شد و این اجازه ممکن بود موقتاً یا دائماً تعلیق شود. به این معنی که جرایم مخالف میل دولت، ممکن بود هر آن توقیف یا ممنوع‌الانتشار گردند. در دورهٔ کوتاهی که آزادیخواهان زمامدار بودند، این تضيیقات را به وسیلهٔ تصویب قانون ۱۸۱۹ (مه و ژوئن) تعدیل کردند، اجازه قبلی و سانسور حذف شد. جنایات و حتی خلافهای مطبوعاتی نسبت به مأمورین دولت، رجوع به محکمه مخصوص یعنی هیئت منصفه می‌شد که عقیده این هیئت تحت نفوذ دولت نبود.

تأسیس جراید به دو شرط آزاد شد: یکی اعلام نام صاحب امتیاز و دیگر سپردن وثیقه نقدی. این وثیقه در پاریس بایستی مبلغی باشد که سالیانه ۱۰۰۰۰۰ فرانک ربح آن بشود که موافق نرخ مباحه آن روز فرانسه تقریباً يك سرمایه ۱۵۰۰۰۰۰ فرانکی لازم بود. به علاوه، برای هر نسخه روزنامه بایستی ده سانتیم حق پست بدهند، در حقیقت وثیقه نقدی و عوارض دیگر برای منع ایجاد جراید به قیمت ارزان مقرر گردیده بود، زیرا برخلاف آزادیخواهان، سلطنت طلبان افراطی عقیده داشتند که اگر جراید در دست توده مردم باشد خطرناک! خواهد بود. یکی از سلطنت طلبان افراطی، موسوم به «سن شامان» می گفت: جراید ولو اینکه «بهترین عقاید» را حاوی باشند، برای عوام الناس که به نظر او «پست ترین طبقات ملت» بودند زبان آور می گردد، زیرا «لیاقت فهم آن را» ندارند. فروش جراید به شکل تک فروشی ممکن نبود و مردم بایستی مشترک شوند و چون دولت هر نمره را ۱۵ سانتیم تعیر می زد، وجه اشتراك سالیانه تقریباً به ۸۰ فرانک بالغ می شد، و بنابراین مطالعه روزنامه در حقیقت يك تجمل واقعی محسوب گشته که فقط متمولین می توانستند از آن بهره مند شوند. در ۱۸۲۴ دوازده روزنامه که کثیرالانتشارترین جراید بودند، مجموعاً ۵۶۰۰۰۰ نفر مشترک داشتند، روزنامه مشروطیت در آن دوران به تنهایی ۱۷۰۰۰۰ نفر مشترک، در آن روز فوق العاده به شمار می رفت، داشت. قانون ۱۸۱۹ بیش از ده ماه به قوت خود باقی نماند وقتی سلطنت طلبان افراطی باز روی کار آمدند بدو سانسور و بعد، اجازه قبلی و همچنین حق تعلیق و توقیف همیشگی روزنامه را اجرا نمودند. (مارس ۱۸۲۰) و در فوریه ۱۸۲۲ صلاحیت محاکم جنحه نیز نسبت به جرایم مطبوعاتی برقرار شد. حتی به این هم اکتفا نکرده در سال ۱۸۲۷ سلطنت طلبان طرح قانونی، که طرفدارانش آن را قانون «عدالت و عشق» می نامیدند پیشنهاد کردند که اگر تصویب می شد از بس تحمیلات سنگین و مجازاتهای شدید، برای متصدیان مطابع پیش بینی کرده بود به کلی آزادی مطبوعات را در فرانسه از بین می برد.^۱

ولی این وضع نامطلوب دوام نیافت و از نیمه دوم قرن نوزدهم از برکت رشد روزافزون صنایع و اختراعات و بالا رفتن سطح فرهنگ عمومی و تغییرات مهمی که در نتیجه مبارزات ملت، در حقوق اساسی مردم فرانسه پدید آمد، محدودیتهای مطبوعاتی، و مداخله دولت، و مأمورین تفتیش و سانسور روزنامه ها، به کلی از بین رفت و رکن چهارم مشروطیت و دموکراسی یعنی «مطبوعات» از آزادی کامل برخوردار گردید.

آزادی کامل مطبوعات

مطبوعات چنانکه اشاره کردیم در نیمه دوم قرن نوزدهم به خصوص از سال ۱۸۷۱، در نتیجه آزادی کاملی که از آن بهره مند می شدند، توسعه فوق العاده یافت. عده جراید دائماً روبه افزایش رفت و امروزه تنها در پاریس قریب ۳۰۰۰ مجله و روزنامه و غیره به طبع می رسد که صد و پنجاه هزار نفر را به کار واداشته است. عده اوراق طبع شده به حدی زیاد شده است که بعضی از جراید یومیه مثل «پتی پاریزین» و «ژورنال دوماتن» هر کدام متجاوز از یک میلیون نسخه طبع می کنند. جراید، در واقع دایرةالمعارف روزانه شده اند، زیرا در صفحات آنها مدهای روز، انواع مسابقات ورزشی و اخبار دنیا با مسائل بزرگ سیاسی، مالی، نظامی، علمی و دیپلماسی در ردیف هم دیده می شوند.

در تمام ساعات روز، روزنامه انتشار می یابد ولی اغلب طرف صبح، هر روزنامه معتبر و کثیرالانتشار چند بار متوالی به طبع می رسد و فقط تفاوت هر نسخه با نسخه قبل، ستون اخباری است که ذیل عنوان «آخرین ساعت» است. برای تسهیل قرائت عامه، روزنامه ها قسمت بندی می شود، بطوری که هر قسمت از ورقه همیشه مخصوص درج نوعی از مسائل است: مثلاً قسمت سیاسی، اخبار متفرقه، اعلانات و امثال آن... عنوان مطالب هر شماره با حروف درشت نوشته شده و پس از درج خلاصه هر مقاله، در ذیل آن به شرح مطلب می پردازند، تا خواندن همان خلاصه ها برای خواننده کافی باشد و اگر فرصت کافی ندارد، زحمت قرائت تمام روزنامه را به خود ندهد.

توسعه کنجکاوی علمی و ذوق حقیقت جویی در روزنامه نگاری هم، صفات ممیزه خود را وارد ساخته است، به این معنی که جراید سعی دارند اخبار عالم و وقایع جدید را در سریعترین اوقات منتشر سازند. تنها منظور روزنامه نگاری این شده که عامه را به خوبی از وقایع مستحضر سازند، به طوری که جراید یومیه فقط سرمقاله مختصری راجع به مهمترین حوادث سیاسی روز نوشته و بقیه ستونهای خود را صرف نوشتن اخبار فرانسه و خارجه می کنند.

مهمترین منابع اخبار خبرگزاریها، تلگرافی یا تلفنی هستند: مثل «آژانس هاواس» در پاریس و «رویتر» در لندن و در سرتاسر دنیا مخبر دارند و همه روزه از آنها اخبار تلگرافی می گیرند، و به تمام نقاط عالم مخابره می کنند و به مشترکین خود نیز می رسانند. جامعه معاصر مایل است که از تمام امور و از کلیه حوادث روز سریعاً مطلع شود، بطوری که فقط تازه ترین اخبار طرف توجه است و قدر و قیمتی دارد، ولی روزنامه شب پیش را کسی نمی خواند، لهذا برای آگاه ساختن قارئین و تحریک حس کنجکاوی آنها

روزنامه‌های مهم در همه‌جا خبرنگارانی دارند که اخبار مهم را فوراً تحصیل می‌کنند و می‌رسانند و اغلب با اخبار، عکسهایی نیز می‌فرستند که در جراید یومیه طبع می‌شود.

افراط و اصرار در تسریع خبررسانی نتیجه‌اش انحطاط جنبه ادبی روزنامه‌ها شده است. زیرا جریده‌نگاران هر کدام مجبورند به عجله در کلیه ساعات و راجع به همه مسائل چیز بنویسند و به جای آنکه با دقت تمام مقالات خود را تهیه کنند با سرعت آنچه باید، می‌نویسند و در نتیجه از رعایت ظرایف و نکته‌های ادبی صرف‌نظر می‌نمایند.

چون گردآوری مقالات و اخبار که روزنامه‌ها همه‌روزه برای قارئین خود تهیه می‌کنند، مستلزم مخارج گزافی است که از راه قیمت ناچیز روزنامه تأمین نمی‌شود، لهذا مدیران جراید برای ترقی عایدات خود از نشر آگهیهای تجاری و غیره استفاده می‌کنند، یعنی در مقابل دریافت وجهی، اعلاناتی نسبت به تمام مسائل و نیازمندیهای زندگی مردم و کلیه اشیاء و اشخاص درج می‌کنند، به طوری که اعلانات، بخشی از صفحات روزنامه را به اشکال مختلف فرا می‌گیرد و به این ترتیب روزنامه برای بازرگانی و تجارت بهترین وسیله تبلیغ و کسب مشتری شده است.

به علاوه، مطبوعات در سایه رواج کاملی که دارند در تربیت عمومی هم تأثیر کلی داشته و دارند. قرائت روزنامه یومیه سیاسی که به قیمت ارزان فروخته می‌شود، حتی برای توده کارگران ضروری شده است، و آنها را از وقایع عمده کشور و ممالک خارج و تمام اخبار جدید مطلع می‌سازد.

در باب کلیه مسائل، مطبوعات مجموعه اطلاعات و عقاید ساخته و پرداخته را به نظر قارئین خود می‌رسانند که در نتیجه، مطالعه‌کنندگان جراید با افکار مندرجه در روزنامه‌ها آشنا و مأنوس می‌شوند و بالاخره چون جراید عقاید سیاسی و اجتماعی روز را نه تنها در شهرها بلکه در کوچکترین قصبات نیز منتشر می‌سازند، از این راه در هدایت رشد افکار سیاسی خلق نیز دخالت عظیم داشته و دارند.^۱

اهمیت و مقام مطبوعات

«وسعت دایره انتشار مطبوعات و سرعت انتقال آنها را از همین نکته می‌توان دریافت که در غالب پایتختهای بزرگ جرایدی هست که از هر کدام از آنها روزی سه تا چهار میلیون شماره منتشر می‌شود و با وجود صدها فرسنگ فاصله بین محل انتشار آنها و

سایر بلاد، طیارات هر صبح یا عصر قریب به همان موقعی که چاپخانه آنها را بیرون می‌دهد، در شهرهای دوردست توزیع می‌کنند و این البته غیر از اخباری است که آنأً به وسیلهٔ رادیو در آن محلها انتشار می‌یابد و یا جرایدی که در محل، طبع و نشر می‌شود. این کیفیت اگرچه راه وصول مردم را به اخبار و معلومات و معارف بسیار آسان و استفاده از این منبع فیض را عمومی و ارزان کرده، لیکن بدبختانه يك ضرر علاج ناپذیر از آن سر زده و آن اینکه راه را برای انتشار یافتن سریع و آسان هرگونه نوشته‌ای از خوب و بد باز کرده و هر مهمل نویس و هرزه‌درایی نیز توفیق یافته است که با پول شخصی یا به دستیاری امثال خود چکیدهٔ قلم خویش را به سرعت و به مقدار زیاد به چاپ برساند و در دست و پای مردم بریزد.

اما چه می‌توان کرد، هیچکس نمی‌تواند مدعی شود که چشمهٔ فیاض آفتاب را از آن جهت که در پناه آن خار نیز می‌روید و کالبد مرده، متعفن می‌شود، کور کرد و عالم وجود را از طراوت و نکبت هزاران قسم گل‌های روح افزا و طبیعت جاندار و بیجان را از اقسام گوناگون خیر و برکت محروم داشت؛ مقالات و نوشته‌های بی‌مغز و جانکاه امروزی را باید به عنوان فدیة در راه استفاده از فواید عذیده آزادی تحمل کرد، به گفتهٔ حافظ:

خارار چه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد سهل است تلخی می‌در جنب ذوق مستی^۱

تأثیر علوم و اکتشافات جدید در رشد و تکامل رسانه‌های گروهی

در قرن نوزدهم و بیستم، پیشرفت علوم و کشفهای تازه، چون تلگراف، تلفن، رادیو و تلویزیون در رسانیدن اخبار و اطلاعات گوناگون اجتماعی و سیاسی و فرهنگی به یاری مطبوعات آمدند، و به مطالب و مندرجات روزنامه‌ها تنوع بخشیدند. «این کشفها دقیقاً در زمینه‌هایی بود که جهان سرمایه‌داری بدانها نیاز داشتند، کارهای مهندسی، فقط در صورتی می‌توانست تکامل یابد که در علم نیز پیشرفتهایی به دست می‌آمد، پیشرفتهای علوم طبیعی در ممالک مترقی، باعث فرو ریختن کاخ تصورات غیرعلمی دربارهٔ جهان و زندگی آدمی شد.

در قرن هفدهم فیزیکدان انگلیسی «نیوتن» قانون جاذبهٔ عمومی را کشف کرد، در قرن هجدهم «لومونوسوف» قانون بقاء ماده و انرژی را به ثبوت رسانید. در فیزیک کشفهای بسیار بزرگی انجام گرفت. «جیمز ماکسول»^۲ دانشمند انگلیسی در سال ۱۸۶۵ ماهیت

۱. نمونه‌هایی از نثر فصیح فارسی معاصر. جلد اول، اهمیت و مقام مطبوعات، عباس اقبال آشتیانی، ص ۲۲ به بعد.